

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

فرستنده: فرح نوتاش

۱۰ جنوری ۲۰۲۱

## کتاب "بحران جهانی و بازتولید سرمایه"

نوشته استاوروس تومبازوس

یکشنبه، ۱۱ آبان [عقرب] ۱۳۹۹



کندوکاو ۹

آبان ۱۳۹۹

بحران جهانی و بازتولید سرمایه  
استاوروس تومبازوس

پیشگفتار نویسنده بر ترجمه فارسی

این کتاب پیش از پاندمی کووید-۱۹ نوشته و منتشر شد. قصد من در این کتاب این بود که نشان دهم که بحران اقتصادی که در ۲۰۰۸-۲۰۰۷ آغاز شد پیش از آن که صرفاً بحران سیستم مالی و بانکی باشد بحران ساختاری طرح بازتولید سرمایه در ابعاد جهانی بود؛ طرحی که از سالهای ۱۹۸۰ با اجرای سیاستهای نولیبرال تحمیل شد.

این بحران نه تنها با رکود بزرگ ۲۰۰۹ خاتمه نیافت بلکه هنوز ادامه دارد و امروز با بحران اقتصادی مرتبط با پاندمی گره خورده است.

بحران ساختاری کنونی خلاف بحرانهای دهه ۱۹۷۰ که ناشی از سقوط نرخ سود بودند ناشی از ترکیدن حبابی است که از کاهش تقاضای خانوارها و پیامد بلاواسطه آن که کند شدن ضربآهنگ تحقق ارزش باشد جلوگیری می کرد. رجوع به مارکس برای تحلیل این بحران ضروری و

اجتنابناپذیر بود. در واقع هیچ تئوری دیگری نیست که قادر باشد مثل تئوری بحران مارکس توضیح معتبری برای بحران کنونی ارائه دهد. در استدلال اقتصاددانان ارتدوکس مفهوم بحران جایی ندارد. در باور متعصبانه این اقتصاددانان به توانایی خیالی بازارها در تنظیم خودبه خودی، جایی برای مفهوم بحران نیست. آلن گرینسپن، رئیس سابق فدرال رزرو ایالات متحده در سال ۲۰۰۸ گفت وقتی بحران دیگر قابل انکار نبود اقتصاددانان ارتدوکس دیگر به چشمان خود باور نداشتند.

برخی اقتصاددانان مارکسیست، به خصوص در جهان انگلوساکسون، کوشیدند تا این بحران را بر اساس معیار «گرایش نزولی نرخ سود» توضیح دهند علی رغم این که خودشان تأیید می کنند که از دهه ۱۹۸۰، به عبارت دیگر در تمام دوره نولیبرال، نرخ سود به طور قابل توجهی احیاء شده است. اگر اینچنین است پس دیگر نمی توان بحران کنونی را همچون پیامد مستقیم سقوط نرخ سود توضیح داد. حتی اگر قبول داشته باشیم که سقوط نرخ سود در دهه ۱۹۷۰ عامل مهمی در توضیح بحران کنونی است، نمی توان بدون لطمه زدن به اعتبار استدلال، تحولاتی را که در طول بیش از ۳۵ سال گذشته اتفاق افتاده، دستکم گرفت. بحران طرح کینزی باتولید سرمایه در دهه ۱۹۷۰ تفاوت های چشمگیری با بحران طرح بازتولید نولیبرالی دارد.

نزد مارکس، بحران اقتصادی الزاماً ناشی از سقوط نرخ سود نیست. مطالعه عمیق آثار اقتصادی مارکس و به خصوص کاپیتال نشان می دهد که بحران ناشی از ناهماهنگی تاریخی میان سه ضرب آهنگ اساسی سرمایه است: ضرب آهنگ ارزش افزائی سرمایه، ضرب آهنگ انباشت ارزش و ضرب آهنگ تحقق ارزش. بحران سرمایه داری بیانگر ناهماهنگی میان این ضرب آهنگ های اساسی است که همچون «از ضرب افتادن» ارگانیزم اجتماعی پدیدار می شود. سقوط نرخ سود می تواند عامل اولیه باشد، همینطور که می تواند پیامد از ضرب افتادن باشد.

سیاست های نولیبرال از دهه ۱۹۸۰ مالی شدن بیشتر و جهانی شدن سرمایه را تسهیل کردند. به این ترتیب، رقابت شدیدتر در عرصه جهانی انتظام تولیدی و شغلی جدیدی ایجاد کرد که توازن نیروها میان طبقات اجتماعی را تغییر داد: در این توازن جدید قواء، نرخ استثمار به طور چشمگیری افزایش یافته و نرخ سود به تدریج احیاء شده است. با وجود این، بارآوری پائین کار و در نبود فرصت های سرمایه گذاری سودآور در بخش های تولیدی جدید، نرخ انباشت با نرخ سود همراه نشد. برای یک نرخ انباشت یکسان نرخ سود هر چه بیشتری مطالبه می شد: از دهه ۱۹۸۰ به این طرف در هر سه قطب اقتصاد پیشرفته نسبت (اضافه ارزش)/انباشت به طور مداوم افزایش یافته است.

با وجود این، آنچه ظهور بحران سرمایه داری ناشی از کند شدن ساختاری ضرب آهنگ تحقق ارزش را به عقب انداخت مالیه بود. به این صورت که بخش فزاینده ای از ارزش اضافه ای که جایی برای سرمایه گذاری مولد پیدا نمی کرد به کمک مشتقات مالی و اعتبارات بانکی به مصرف خانوارها و از جمله لایه های تحتانی جامعه رسید. به عبارت دیگر، طرح بازتولید نولیبرالی توانست تا جایی که بازپرداخت بدهی توسط خانوارها اجازه می داد، بدون بحران عمده ای عمل کند. به این خاطر است که بحران در آغاز در سال ۲۰۰۷-۲۰۰۸ پیش از آن که به صورت رکود اقتصاد جهانی در سال ۲۰۰۹ دربیاید به صورت «بحران مالی» ظاهر شد.

سیاست های پولی دهه ۲۰۱۰ که در طول تاریخ سرمایه داری هرگز اینچنین انبساطی نبودند، جلو فروپاشی سیستم را گرفتند اما هرگز نتوانستند و نمی توانستند به «هنجار» نولیبرالی پیش از بحران بازگردند. در دهه ۲۰۱۰ بارآوری کار و نرخ انباشت در قطب های اقتصاد پیشرفته به طور بی سابقه ای پائین بوده اند. طرح بازتولید نولیبرالی در بستر بحران بازتولید اجتماعی، و در مواردی هژمونی سیاسی به طور شکننده ای به بقاء خود ادامه می دهد.

این بحران بازتولید اجتماعی و هژمونی سیاسی می تواند اشکال مختلفی به خود بگیرد. می تواند به سیاست های اقتدارگرایانه و ارتجاعی و یا به ظهور جنبش های اجتماعی علیه نابرابری های اجتماعی، بی عدالتی، نژادپرستی و تخریب محیط زیست منجر شود. به عبارت دیگر در بستر اجتماعی و اقتصادی کنونی شاهد تشدید نبرد طبقات نه فقط در سطح اجتماعی بلکه در سطح سیاسی هستیم.

برندان هاروی در معرفی انتقادی کتاب من می پرسد آیا می توان بحران بازتولید اجتماعی را «بحران سرمایه داری» دانست؟ استدلال وی این است که اگر نرخ سود در دهه ۲۰۱۰ احیاء شده است می توان از بحران اجتماعی صحبت کرد

ولی نمی‌توان آن را بحران سرمایه‌داری دانست. این استدلال غلط نیست چرا که بحران اقتصادی در معنای لغوی کلمه برطرف شده است. اما ما دو جامعه جدا از یکدیگر نداریم؛ جامعه از منظر سرمایه‌داران و جامعه از منظر مزدبگیران. اگر طرح بازتولید نولیرالی به بقاء خود ادامه می‌دهد، در بستر اجتماعی به بقاء خود ادامه می‌دهد که قادر نیست برای مدت زمانی کم و بیش طولانی صلح اجتماعی لازم برای توسعه سرمایه‌دارانه را تضمین کند. در نتیجه می‌توان گفت که در دهه ۲۰۱۰ بر بحران اقتصادی به معنای سقوط نرخ سود (ناشی از کاهش ناگهانی تقاضای مؤثر در سالهای ۲۰۰۷-۲۰۰۸) و به معنای رکود بزرگ، فائق آمده شده اما بحران طرح بازتولید نولیرالی هرگز برطرف نشده است.

بحران کنونی بحران طرح نولیرالی بازتولید سرمایه است که خود پاسخ به بحران سقوط نرخ سود در دهه ۱۹۷۰ بود. بحران اقتصادی ناشی از پاندمی به آن اضافه شده است. در حال حاضر اثرات دو بحران با دو ماهیت متفاوت با هم ترکیب شده است. اولی با ترکیدن بزرگترین حباب مالی دوران نولیرال آغاز شد و دومی در زمان‌مندی خیلی طولانی‌تری حک شده است. یعنی بحران توسعه سرمایه‌دارانه‌ای که از نظر زیست‌محیطی قابل دوام نیست. شرکت‌های بزرگ صنایع غذایی که به طور فزاینده‌ای در محیط زیست طبیعی و حیات وحش رسوخ کرده و دیگر قادر نیستند جلو تماس مدام میان حیوانات پرورشی و حیوانات وحشی را بگیرند، شرایط مناسبی را برای پرورش انواع ویروسها و انتقال آنها به انسان فراهم کرده‌اند.

بحران مربوط به پاندمی نه بحرانی است بیرون از سیستم اقتصادی، نه «قوی سیاهی» است که به ناگهان ضعف‌های ساختاری طرح بازتولید نولیرالی را آشکار کرده باشد. بحران اقتصادی و اجتماعی کنونی حاصل اثرات مرکب شکست طرح بازتولید نولیرالی در ابعاد جهانی و شکست استثمار شدید طبیعت توسط سرمایه‌داری است؛ استثماری بی حد و مرز و بدون هیچ احتیاطی.

از کار انداختن نظام درمانی عمومی در طول چهار دهه سلطه نولیرالیزم، قرنطینه شهرها و دیگر اقدامات پیشگیرانه‌ای را که هنوز نیز فعالند، همچون تنها راه ممکن برای محدود کردن اثر پاندمی بر فعالیت‌های اقتصادی باقی گذاشت؛ واکنش محافظه‌کارانه‌تر به پاندمی می‌توانست اثر آن بر فعالیت‌های اقتصادی را شدیدتر کند. اینگونه است که انتظام بودجه‌ای مطابق با آئین نولیرالی و همینطور متوقف کردن تدریجی سیاست تسهیل کمی کنار گذاشته شده‌اند. علاوه بر تسهیل کمی هنگام گفت‌وگویی که بانک مرکزی اتحادیه اروپا تهیه دیده است، اتحادیه اروپا آن‌چیزی را که برای محدود کردن فجایع اجتماعی و بحران‌های انسانی سالهای آغازین دهه ۲۰۱۰ در کشورهای جنوب حوزه یورو و به خصوص یونان حاضر به انجام آن نبود، پذیرفته است: به عهده گرفتن بخشی از بدهی دولتی در ابعاد اتحادیه اروپا. این سیاست‌های اقتصادی متفاوت معمولاً با نطق‌های ضدنولیرالی غیرمنتظره‌ای نیز همراهند؛ نطق‌هایی که الزاماً و همیشه ریاکارانه نیستند. این اولین بار نیست که شاهد چنین تناقضاتی در گفتمان حاکم هستیم. هدف از انحراف از سیاست‌های نولیرالی از آغاز دهه ۲۰۰۰ تغییر طرح بازتولید نولیرالی نبود. به عکس هدف از این انحرافات این بود که تا جای ممکن بقاء این طرح بازتولید را تضمین کنند.

امروز نیز در شرایط مشابهی قرار داریم. اگر طبقات حاکم و نمایندگان آنها برخی از اصول مقدس آئین نولیرالیزم را کنار می‌گذارند این کار را فقط برای حفظ آن انجام می‌دهند. کسری بودجه و بدهی‌های عمومی تخفیف یافته و یا ملی شده، که در سالهای پیش رو افزایش نیز خواهند یافت، به تغییر اساسی در جهت‌گیری سیاسی منجر نمی‌شوند.

در نبود یک برنامه سیاسی هژمونیک اروپایی یا جهانی برای خروج از بحران، سیاستهای ریاضتی این بار به بهانه ضرورت رسیدن به تعادل و بدهی‌های عمومی قابل‌تقبل باز خواهند گشت. طبقات حاکم به جز آنچه در ابعاد ملی تحت

عنوان «ارزش‌زدائی داخلی» قابل اجراست برنامه دیگری ندارند: ارزش‌زدائی داخلی به‌معنای حذف مشاغل و تحمیل نا امنی و ریاضت بیشتر برای مزدگیران.

در نبود برنامه سیاسی اروپائی یا جهانی نزد طبقات حاکم، بحران بازتولید اجتماعی در سالهای پیش‌رو به طور فزاینده‌ای تشدید خواهد شد. مسأله اما این است که آیا طبقات کارگر قادر خواهند بود برنامه خودشان را برای خروج از این بحران تدارک دیده و تحمیل کنند یا نه. چنین برنامه‌ای نمی‌تواند خود را به مرزهای تنگ مناسبات سرمایه‌داری محدود کند.

استاوروس تومبازوس

اکتوبر ۲۰۲۰

ترجمه از ج. ص. و ت. ث.

---

لینک برای نسخه کامل کتاب در کندوکاو شماره ۹:

<https://revolutionary-socialism.com/wp-content/uploads/2020/10/kk-309-Tombazos-Global-Crisis-fa-1.pdf>

---